

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه فرمایش امام(قده)

خلاصه فرمایش امام(رض) این بود که؛ گرچه قاعده این است که «عقد»، متوقف بر ایجاب و قبول است و هر عقدی به ایجاب و قبول نیاز دارد، اما موردی هست که عقد است و فقط با ایجاب، منعقد می شود و نیاز به قبول ندارد. برای مثال فرمودند اگر بایع، مشتری را وکیل کند، یا مشتری، بایع را وکیل کند، یا هر دو یک شخص ثالثی را وکیل کنند و این شخص ثالث، فقط ایجاب را بخواند و بگوید «بعث هذا بهذا»، دیگر نیازی به «قبیل» نیست و بیع به مجرد ایجاب واقع می شود. دلیل ایشان این بود که در اینجا، حقیقت بیع، که عبارت از «تملیک» است محقق است و اطلاقات «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و عمومات ادله «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» شامل اینها می شود.

اشکال استاد بر مرحوم امام(رض)

به نظر ما بر این فرمایش ایشان مناقشه ای وارد است – البته نسبت بین ما و امام(ره)، نسبت قطره به دریا و زمین به آسمان است، عظمت علمی امام(ره) فوق حد تصور ماست و مرحوم والد ما(رض) مکرراً می فرمودند «هنوز آن بُعد علمی امام(ره) در حوزه های علمیه شناخته نشده است» و گاهی تأسف می خوردند برای اینکه امام(ره) از این جهت واقعاً در میان خود خواص و خود حوزه های علمیه هم مظلوم است و آن ابعاد علمی هنوز برای ما طلبه ها روشن نشده است.

مهارتی که امام(رض) در بحث معاملات از خودشان نشان دادند، که این را با بیش از بیست سال تلاش و کنکاش در کتاب البیع ایشان عرض می کنم که واقعاً در قوت علمی در مباحث معاملات، مثل کتاب امام(رض) که هیچ، حتی نزدیک کتاب ایشان هم کتابی را ندیدم. حالا همینطور که مباحث فقهی را در همین شرح مسائل تحریر دنبال می کنیم، نکات دقیقی را از ایشان بیان می کنیم.

اما با تمام این عظمت و اهمیت، نباید مجال برای اشکال طلبگی مسدود باشد، لذا عرض می کنیم؛ مناقشه این است که اینجا که وکیل می گوید «بعث هذا بهذا»، عرفاً ایجاب تنها نیست. از آنجا که بایع و مشتری او را وکیل کرده اند، وقتی که می گوید «بعث»، اگر فقط از طرف بایع بخواند، فقط ایجاب می شود، اما اگر وکیل بگوید من از هر دو طرف وکیل هستم لذا می گوید «بادلت هذا بهذا»، یعنی این «ایجاب»؛ بمنزله ایجاب و قبول با هم است.

آنگاه نتیجه آن این است که در این مورد می گوییم این ایجاب وکیل، هم قایم مقام ایجاب است و هم قبول. بنابراین کلام، آن

قاعده در قوت خودش باقی می‌ماند و تخصیص هم بر نمی‌دارد که «کل عقد یحتاج الی ایجاب و قبول».

کفایت اعلام رضایت مشتری از قبول

نکته دیگر - که این نکته نیز اختصاص به بیع ندارد و در تمام عقود جاری است - اینکه آیا اگر مشتری، رضایت خود به ایجاب را اعلام کند، رضایت او به ایجاب، کفایت از قبول می‌کند یا نه؟ که اگر قبل از اینکه بایع ایجاب را بخواند، مشتری بگوید من راضی هستم که تو ایجاب را بخوانی، یا در عقد نکاح، اگر قبل از اینکه از طرف زن ایجاب خوانده شود، مرد بگوید من به این ایجاب نکاح و تزویج راضی هستم و موجب هم - اعم از خود زن یا وکیل او - ایجاب را خواند، بگوییم دیگر نیازی به «اِشتریت» یا «قبلیت» نداشته باشد. با مراجعه به معهود بین العقلا، معهود بین العقلا این چنین نیست. معهود بین العقلا این است که قوام عقد به دو طرف است؛ «ایجاب» و «قبول».

می‌گویند وقتی که بایع ایجاب را خواند، مشتری باید «قبلیت» را بگوید و لو قبلاً هم راضی به این ایجاب باشد، و عقلاء این رضایت را کافی نمی‌دانند. بعبارة آخری؛ اگر گفتیم اطلاعات در ادله مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» بر مخاطبین عرضه شده، یعنی همان بیعی که شما بیع می‌دانید. عقلاء در بیع می‌گویند اگر بخواهیم با لفظ ایجاب کنیم، به ایجاب و قبول نیاز دارد و عقلاء رضایت قبلی را کافی نمی‌دانند. وقتی رضایت قبلی را کافی ندانستند باید بگوییم کفایت نمی‌کند. بعبارة آخری؛ خود اطلاعات، محمول بر عقود معهود بین عقلاست و این مورد معهود بین عقلا نیست.

روایت دالّ بر کفایت مجرد رضایت به ایجاب

اما در مقابل این روش عقلائی، در باب نکاح يك روايتی وارد شده که از آن روایت استفاده می‌شود که مجرد رضایت به ایجاب کافی است. اگر ما توانستیم از آن روایت تعدی کنیم و بگوییم بین بیع و نکاح و سایر عقود فرقی نیست، فیها. و اما اگر نتوانستیم تعدی کنیم باید به همان مورد خودش اکتفا کنیم.

روایت، صحیح محمد بن مسلم است، در جلد 21 وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب 2 از ابواب المهور، صفحه 242، حدیث اول؛ «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ جَاءَتْ امْرَأَةً إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَتْ زَوِّجْنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ لِهَذِهِ؟ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا. فَقَالَ مَا تُعْطِيهَا؟ فَقَالَ مَا لِي شَيْءٌ. فَقَالَ لَا. قَالَ فَأَعَادَتْ، فَأَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْكَلَامَ. فَلَمْ يَقُمْ أَحَدٌ غَيْرُ الرَّجُلِ ثُمَّ أَعَادَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي الْمَرْءِ الثَّالِثَةِ أَتُحْسِنُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا؟ قَالَ نَعَمْ. فَقَالَ قَدْ زَوَّجْتُكَهَا عَلَى مَا تُحْسِنُ مِنَ الْقُرْآنِ فَعَلِمَهَا إِيَّاهُ»؛ زنی خدمت پیامبر اکرم (ص) شرفیاب شد و عرض کرد من را تزویج کن. پیامبر (ص) به اصحاب فرمود چه کسی حاضر است با این زن ازدواج کند؟ مردی اعلام آمادگی کرد و گفت من حاضریم اما هیچ چیزی ندارم. پیامبر (ص) فرمود اینطور نمی‌شود.

باز پیامبر (ص) فرمود چه کسی آمادگی دارد؟ غیر از آن مرد کس دیگری اعلام آمادگی نکرد. برای بار سوم هم اعاده کردند. در مرتبه سوم به آن مرد فرمود آیا از قرآن چیزی بلد هستی؟ عرض کرد بله، بلد هستم. پیغمبر (ص) فرمود من تو را برای این زن تزویج کردم، در مقابل، آنچه که از قرآن بلد هستی به این زن یاد بده. شاهد در این است که مرد ابتدا اعلام رضایت کرده - در باب نکاح، مرد «قبلیت» را می‌گوید و زن ایجاب را می‌گوید (بلی را مرد باید بگوید نه زن) - بعد هم پیامبر (ص) ایجاب را می‌خواند، اما دیگر بعد از آن، پیامبر (ص) به مرد نفرمود که حالا تو هم بگو «قبلیت».

در اینجا اگر بخواهیم بگوییم قاعده این است که باید بعد از «ایجاب»، «قبول» بیاید و این روایت بر خلاف قاعده صادر شده،

باید بگوییم که در اینجا چون بر خلاف قاعده است بر قدر متیقن اکتفا می‌کنیم، و قدر متیقن هم همین مورد روایت است که باب نکاح است. اما آیا می‌توانیم از این روایت الغاء خصوصیت کنیم و بگوییم؛ بین نکاح و سایر عقود (بیع و غیر بیع) هیچ فرقی وجود ندارد و برای نکاح خصوصیتی نیست.

لذا همانطور که در نکاح، با رضایت قبلی و ایجاب، علقه زوجیت برقرار شده است، در باب بیع هم، با رضایت قبلی و ایجاب بایع، علقه ملکیت برقرار می‌شود و ملکیت تحقق پیدا می‌کند و دیگر نیازی به قبول بعد نیست؛ ممکن است کسی بگوید اینجا مجالی برای الغاء خصوصیت نیست و بین نکاح و بیع فرق وجود دارد. و آن اینکه در باب نکاح، زن معمولاً حیا می‌کند که آغاز کننده امر ازدواج باشد، لذا اگر مرد قبل از او گفت من قبول می‌کنم و سپس خود زن یا وکیلش ایجاب را خواند، این کافی است. اما در باب بیع، این عناوین وجود ندارد و چنین چیزی نیست.

جواب این است که این وجه نمی‌تواند فارق باشد، زیرا این بر خلاف مورد همین روایت است. چون در مورد این روایت، کسی که پیشنهاد تزویج را مطرح کرده، خود زن است لذا معنا ندارد بگوییم چون زن غالباً حیا می‌کند، شارع روی این ملاک، رضای قبلی را مکفی از قبول می‌داند. بلکه چه بسا اگر در نکاح که يك امر بسیار خطیر و مهمی است گفتیم مجرد رضایت قبلی کافی است و دیگر نیازی به «قبلیت» نیست، این امر در بیع به طریق اولی محقق است، چرا که بیع از نظر اهمیت مثل نکاح نیست، نکاحی که در روایات از آن تعبیر شده به «منه الولد»؛ که از نکاح اولاد به وجود می‌آید، ولی بیع يك مقدار مسائل مالی است، چه مالی بزرگ و چه مالی کم.

نظر استاد در کفایت رضایت به ایجاب، از قبول

بر طبق قواعد، باید قبول بعد از ایجاب تحقق پیدا کند، یعنی قبول باید انشاء شود. اما به استناد همین روایت، اگر در موردی هم رضایت به ایجاب بود، این رضایت به ایجاب کفایت از قبول می‌کند و بین نکاح و بیع و سایر عقود فرقی وجود ندارد. ما اگر این روایت را نداشتیم، باید بر طبق قاعده عمل می‌کردیم و معهود بین عقلا این است که قبول باید انشاء شود، اما در اینجا می‌گوییم رضایت هم کافی است.

اشکال عقلی در مسأله ایجاب و قبول

در مسئله ایجاب و قبول، يك اشکال عقلی وجود دارد، که این اشکال عقلی را فقهاء در همین بحث معاملات مطرح می‌کنند و امام(رض) هم این اشکال را ذکر کرده اند. اشکال این است که؛ در باب ایجاب و قبول، وقتی موجب، ایجاب را می‌خواند، قصد می‌کند که این مبیع را به مشتری تملیک کند. و موجب علم دارد که اگر مشتری «قبلیت» را نگوید، این تملیک محقق نمی‌شود. اشکال این است که این موجب چگونه می‌تواند «ما لا یمكن ان یتحقق الا بعد القبول» را انشاء کند؟

چون در باب انشاء، باید چیزی را انشاء کند که به مجرد تمام شدن انشاء، محقق شود. در اینجا وقتی بایع می‌خواهد بیع را انشاء کند، قصد می‌کند که مبیع را به مشتری تملیک کند، اما می‌داند تا مشتری «قبلیت» را نگوید این محقق نمی‌شود، یعنی امکان ندارد این انشاء محقق شود مگر بعد از اینکه مشتری قبول کند.

از این به اشکال عقلی تعبیر می‌کنند. اگر کسی بگوید این هم مثل سایر «عناوین قصديه» است، در «عناوین قصديه» اگر بخواهید يك عنوانی محقق شود باید قصد کنید، اگر قصد احترام کسی را دارید و مقابل او بلند می‌شوید باید به قصد تعظیم باشد، اگر جلوی او پای خود را دراز کردید باید به قصد اهانت باشد، بگوییم مسئله «تملیک»، از عناوین قصديه است، که بایع

تمليك را قصد می‌کند. همانطور که در باب تعظیم و اهانت، که از عناوین قصديه است، با قصد محقق می‌شود، در اینجا هم بگوئیم بايع تمليك را قصد می‌کند.

جواب این است که تمليك، از عناوین قصديه و از اموری که به مجرد قصد محقق شود نیست. روشن است که مادامیکه طرف مقابل، «قبول» را نگوید، «تمليك» واقع نمی‌شود. لذا مرحوم نائینی(قده) وقتی می‌خواست بيع را معنا کند می‌گفت «تمليك عين بمال في ظرف قبول المشتري»، قید «في ظرف قبول المشتري» را مرحوم نائینی(ره) برای دفع این اشکال عقلي می‌آورد و الا اگر مشتری «قبلت» را در عالم خارج نگوید، این تمليك واقع نمی‌شود.

شما هزار بار هم قصد تمليك کنید، اما هنوز مشتری «قبلت» را نگفته، تمليك واقع نشده است. اگر چنین است پس وقتی دارد ایجاب را می‌خواند تمليك محقق نمی‌شود، یعنی می‌شود «انشاء ما لا يمكن انشاء». برای حل این اشکال، راههایی ذکر شده است. کتاب «منية الطالب» و «كتاب البيع» امام(رض) را ملاحظه فرمایید.

و صلى الله على سيدنا محمد وآله اجمعين.